

یعنی عدالت را داشته باشد. در واقع آنچه فضیلت شهر را تأمین کرده و معنا می بخشد، مفهوم عدالت است. وظایف و فضیلت شهروند و سازمان سیاسی شهر از مباحث بنیادی کتاب سیاست ارسطو است. ارسطو در رابطه با این مقوله تا حدی پیش می رود که می گوید: «فضیلت شهر خوب الزاماً فضیلت یک آدم خوب نیست و برای آنکه کشوری به صورت کمال مطلوب پدید بیاید همه افراد آن باید فضیلت یک شهروند خوب را داشته باشند، ولی محال است همه آنها فضیلت یک انسان خوب را داشته باشند.» (ارسطو ۱۰۹، ۱۳۹۰-۱۰۷). ارسطو نیز دادگری را فضیلتی اجتماعی و زاینده فضائل دیگر می داند. (همان، ۱۳۵) از این منظر فضیلت سیاسی یک خیر اخلاقی است که در فضای اجتماعی با ثبات و عدالت محور با مشارکت نهادهای شده و مؤثر شهروندان تعریف می شود. فضیلت سیاسی در این چارچوب با آموزه‌هایی چون خیر عمومی، گفت‌وگوی اخلاقی، مشارکت مؤثر و شهروندی فعال تعریف می شود.

**جماعت‌گرایی:** مفهوم جماعت‌گرایی از لحاظ تاریخی ریشه در علم جامعه‌شناسی دارد. اصطلاح جماعت‌گرایی را اولین بار امیل دورکهایم جامعه‌شناس فرانسوی در برابر لیبرالیسم به کار برد. او در مقاله‌ای که در سال ۱۸۸۷ نگاشت به روسو توجه خاص می کند و می گوید: روسو در فردگرایی اخلاقی خویش، لیبرالیسم را با جامعه‌گرایی پیوند داده است. (واعظی، ۱۳۸۸، ۳۸۵). اصطلاح جماعت‌گرایی (کمونیتاریانیسم) در سال ۱۸۴۱ توسط گودوین بارمی، مؤسس انجمن «جماعت‌گرایی جهانی» ابداع شد. استفاده معاصرتر از این اصطلاح در سال ۱۹۰۹ اولین بار در آثار ماکس وبر دیده شد. این اندیشه در نوشته‌های

افلاطون و ارسطو، در عهد عتیق و عهد جدید، در اندیشه‌های کاتولیک و در بین سوسیالیست‌های اولیه مانند فردیناند تونیس، در آرای هگل و مارکس متفکران متأخر از جمله امیل دورکهایم، تالکوت پارسونز و رابرت ای پارک دیده می شود. اما این اصطلاح در دهه ۱۹۹۰ به رویکرد نقدادانه گروهی از فیلسوفان سیاسی از جمله چارلز تیلور، مک اینتایر، مایکل سندل و مایکل والزر بر لیبرالیسم معاصر اطلاق می شود. (مدنی قهقرخی، ۱۳۹۶، ۱۶۷، ۱۶۶-۱۶۷) لیکن این مفهوم مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزه علوم انسانی متحول شد و در موضوعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز به عنوان یک نظریه و یک اندیشه مطرح شد. خلاصه‌ای اخلاقی در مناسبات سیاسی و اقتصادی و بروز پیامدهایی چون ناامنی جهانی، بحران‌های هویتی و قومی، سردرگمی نوع بشر در انتخاب زیست سالم و فضیلت از جمله عواملی بودند که

موجب ظهور و گسترش تفکر جماعت‌گرایی به شکل معاصر شد. جماعت‌گرایان معاصر با نقد آرمان‌ها، اهداف و بررسی علت ناکارآمدی لیبرالیسم، چارچوب‌ها و عناصر معرفتی نظریه خود را مطرح کردند. جماعت‌گرایان معتقدند نهادهای جامعه لیبرالی موجب رشد خشونت، زوال اخلاق و فرهنگ، بی‌هویتی و بی‌تفاوتی فرد شده است. توجه به فرهنگ و سنت و صیانت از کرامت فردی موجب نجات جوامع در عصر حاضر است. آنها خود را «جماعت‌پاسخگو» می نامند. این اصطلاح جامعه‌ای را در نظر دارد که از استحکام کافی برخوردار است، به اعضای خود توجه داشته و دموکراتیک است. هر چند میان متفکران اصلی این جریان فکری اختلافات نظری دیده می شود. لیکن دارای یک مبانی نظری منسجم با عناصر معرفتی مشترک است. از جمله تأکید بر منافع مشترک، تلاش برای یافتن تعادلی قابل قبول بین حقوق فردی و مسئولیت‌های اجتماعی و نیاز به مشارکت در گفت‌وگوهای اخلاقی اساسی، انتقاد از نسبیست‌گرایی فرهنگی در جوامع مختلف، جدایی افراد از ویژگی‌های خاص خود و قرار گرفتن آنان در پشت حجاب، بدون توجه به ویژگی‌های خاص افراد، تقدم حق بر خیر و در نظر نگرفتن خیرات عمومی جامعه. (Etzioni، ۲۰۱۴، ۲۶۳-۲۶۴)

#### ■ چارچوب نظری

مسأله اصلی این پژوهش در راستای بررسی بحران و آسیب‌های پیش‌روی

جامعه ایران و ارائه راهکار مناسب است. توماس اسپرینگر در چهار مرحله بی‌نظمی و بحران در جوامع را مورد کاوی قرار می دهد، و با عبور از مراحل مشاهده بی‌نظمی، شناسایی بحران، ترسیم آرمان‌شهر جدید یا همان جامعه احیا شده و ارائه راه حل چارچوبی ارائه می دهد تا نظم سیاسی را جانشین هرج و مرج کند. (اسپرینگر ۱۳۸۷، ۴۱-۴۰). به نظر می رسد بی‌تفاوتی سیاسی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی جامعه ایران است، زیرا مشارکت مدنی اساس ثبات، اقتدار، وحدت و مشروعیت در تداوم سامان یک جامعه سیاسی محسوب می شود، در این نوشتار علل و عوامل زیربنایی این بحران و چگونگی گذار از آن مورد بررسی قرار گرفته است.

#### ■ جماعت‌گرایی و مناسبات فضیلت و مشارکت سیاسی

آنچه مسلم است نظام‌های سیاسی از لحاظ ساختاری در زیست سیاسی خود، برای مشارکت مؤثر و فعال باید حس اعتماد، عدالت و مؤثر بودن را در شهروندان خود نهادینه کنند. در صورت عدم موفقیت سیاستگذاران در این فرآیند شاهد گسترش فرهنگ تابعیت در مقابل مشارکت، خشونت، خودخواهی در مقابل دگرخواهی، فرصت‌طلبی، کناره‌گیری و افزایش گرایش‌های منفی نسبت به کار ویژه قدرت سیاسی هستیم. نظریه‌های اخلاق فضیلت با سوالات مهم و گسترده‌ای روبه‌رو هستند: «چگونه باید زندگی کنم؟» و «زندگی خوب چیست؟» هر چند مناسبات فضیلت و اخلاق در سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی از ابتدا مطرح بود، ولی الهام بخش تئوری‌های کاربردی اخلاق فضیلت در جامعه سیاسی از ارسطو آغاز می شود. از نظر ارسطو هدف حکومت خیر برین است و مهم‌ترین مورد برای هستی یک کشور ترتیب وسیله‌ای است که بتوان به دستیاری آن، صلاح مردمان را باز شناخت (ارسطو ۳۰۰، ۱۳۹۰). در این راستا قانونگذار وظیفه دارد مردم را به فضیلت دعوت و آنها را به سوی خیر تحریض کند. (ارسطو ۱۳۹، ۲۴۱)

در سال ۱۹۵۸ الیزابت انسکوم در مقاله‌ای با عنوان «فلسفه اخلاق مدرن» موجب تغییر در نظریه‌های هنجاری شد. او بر داشت قانونی از اخلاق را مورد انتقاد قرار داد. به بیان وی برداشت قانون از اخلاق منحصر به وظیفه می‌پردازد. او سودمندگرایی جان استوارت میل و جدایی ارزش‌های معنوی و دینی کانت را محور نظریه‌های اخلاقی لیبرالیسم مدرن می داند. به عقیده انسکوم این نظریه‌ها به قوانین اخلاقی متکی هستند که ادعای شمول برای هر موقعیت اخلاقی قابل اجرا است. قوانینی که بر خیر مقدم هستند (Virtue Ethics, Internet Encyclopedia of Philosophy ۲۰۱۴، ۲).

اندیشه کانت در رابطه با عدالت اساس لیبرالیسم و وظیفه‌ها قرن بیست و نظریه پرداز مشهور آن یعنی جان رالز را بنیان نهاد. عدالت به مثابه انصاف جان رالز رویکردی بود که مفهوم عدالت را در بستر فلسفه اخلاق در دوران معاصر تبیین کرد و به فردگرایی لیبرالیسم حیاتی دوباره بخشید. در طرح این نظریه به صورت مختصر می توان گفت، وی عدالت را برترین فضیلت در جامعه می داند. در آموزه رالز عدالت مفهومی قائم به خود است و بر هیچ ارزش اخلاقی یا خیری استوار نیست. افراد در نظریه عدالت رالز در وضعیتی فرضی به سر می‌برند که از جایگاه و منزلت اجتماعی، اهداف، ارزش‌ها و باورهای مذهبی، اخلاقی و فلسفی و خیرات اولیه خویش بی اطلاع هستند (پرده جهل). افراد در این وضعیت به مثابه موجوداتی عقلانی بر اساس دواصل برابری در آزادی‌های اساسی واصل تمایز، جامعه عادلانه‌ای با هدف رسیدن به خیرات اجتماعی چون ثروت، آزادی برابری را بر مبنای قرارداد اجتماعی ترسیم می کنند (اقتباسی از Rawls، ۱۹۹۳).

در اواخر قرن بیستم نوجوامت‌گرایان به نقد لیبرالیسم و وظیفه‌گرا و نظریه عدالت جان رالز پرداختند. جماعت‌گرایان معتقدند اگر رومبنای اخلاقی جماعت‌ها خوب باشد، افراد نیز فضیلت مدار خواهند بود. چنین جامعه مدنی رامی توان «راه سوم» نامید. (حقیقت ۱۵، ۱۳۹۸) مفاهیم فضیلت، خود، سنت، فرهنگ، خیر همگانی، شهروندی فعال، تعامل و گفتمان اخلاقی، بار دیگر شهروند فضیلت‌مند ارسطویی را به متن گفتمان سیاسی غایت‌محور بازگرداند. نواز سطویان معاصر فضیلت شهروند را در نقش‌پذیری او در جامعه می داند. متفکران جماعت‌گرا، فردگرایی و انسان‌انیمیستی لیبرال را به عنوان شاخص نقدهای خود قرار دادند. مفهوم انسان ذره‌گون حاصل فردگرایی افراطی لیبرالیسم است. انسانی که به سبب جدایی از اجتماع و عدم هم‌زیستی با سایر افراد و به تبع آن عدم شناخت خبرهای مشترک جامعه زیستی خود، دچار بحران معنا و هویت می شود. فرد از مفاهیمی چون همدلی، همبستگی، اعتماد، نقش‌آفرینی و درک مشترک دور است. از نظر جماعت‌گرایان فرد، انتخاب‌ها و فعالیت‌هایش وابسته به اجتماع بوده و باید به گونه‌ای اجتماعی فهمیده شود. چارلز تیلور به نقل از پیتربرگر و همکاران می گوید: «مفهوم انسان عریان، یعنی اصالت فرد و رای هرگونه نهاد و